# «ثوابت» عالم افراد الطبایع و «رواصن» عالم طبایع و نفوس ذو معرفت

استاد: احسنت. در تناسب حکم و موضوع، حکم، اذعان است. خُب پس حضرت دارند چیزی را می‌گویند که اذعان می‌کنند اما برای ثوابت الصعاب که در تخوم بود، می‌گویند «خضعت»؛ گردن کشیده است، مطیع است.

شاگرد: یعنی می فرمایید خضوع با انفعال است و اذعان به یک فعل است و آن وقت کار آن‌هاست و این‌ها [یعنی کسانی که خضوع می‌کنند] فقط کارشان قبول است.

استاد: خیر؛ فعل و انفعال مقصود من نبود؛ اذعان حال معرفتی دارد. گاهی می‌گویند این چیز مثل یک تیشه در مشت من است. وقتی می‌خواهی بگویی یک چیزی در دست من است و بر آن مسلط هستم، یعنی می‌خواهی بگویی این چیزی که در مشت من است، معرفت دارد که در مشت من است؟! تسلیم است؟! خیر؛ می‌خواهی بگویی من وجودا و قدرتا بر آن سیطره دارم. نگاه شما نگاه معرفتی نیست. نگاه قدرت است. اما وقتی می‌گویی اذعان می‌کند، یعنی اعتراف می‌کند. در اینجا نگاه شما نگاه معرفتی است.

عرض من است: حضرت به کل عالم وجود، دو جور نگاه کردند؛ می‌گویند یک عالم وجود، عالم افراد طبایع است. عالم خلق است. عالم «کن» است. «کن فیکون»؛ این می‌شود خاضع در مقابل امر الهی. الآن دیدگاه ما دیدگاه معرفت و تسبیح نیست. دیدگاه مقهوریت است. دیدگاه مقدوریت است. این دیدگاه است که در مقابل امر الهی نمی‌تواند سرکشی کند. اما وقتی می‌گوییم اذعان کرده است، یعنی الآن دیگر کاری به قدرت خدا ندارم، به این کار دارم که او سر در می‌آورد، به خداوند معرفت دارد. تناسب حکم و موضوعی که عرض کردم این است.

لذا می‌خواهم این نتیجه را بگیرم که اساساً ثوابت یعنی عالم تکوین. عالمی که خدای متعال خلق فرموده است و به اصطلاح کلاسیک ما یعنی افراد طبایع. در این ثوابت، طبیعتی را در موطن طبیعی پیدا نمی‌کنید. «خضعت له ثوابت الصعاب»؛ این ثوابت، همه افراد و وجودات هستند. آن‌هایی هستند که خداوند متعال آن‌ها را با «کن» ایجادی خلق فرموده است. این‌ها همه در مقابل قدرت الهیه خاضع هستند. مقدور مطلق او هستند و او هم قادر مطلق متعال است. اما وقتی سراغ معرفت می‌روید، حال رده عقول می‌شود، رده نفوس می‌شود؛ رده چیزهایی می‌شود که از نور معرفت برخوردار هستند. «اذعنت».

حال همین فرد وجودی را اگر از آن حیثی که نور معرفت در آن جلوه می‌کند و تسبیح می‌کند، در نظر بگیرید، از آن حیث برای عالم بالا است، نه عالم پایین. از آن حیث، بهره‌ای از نور معرفت دارد:

«فَسُبحانَ الَّذي بيَدِهِ مَلَكوتُ كُلِّ شَيءٍ»[1]. کل شیء ملکوت دارد. «لا تفقهون تسبیحهم» چون

هر چیزی ملکوت دارد؛ آن پشتوانه را دارد. اگر اینطور نگاه کردید، «رواص» می‌شود. پس همین فرد یک پشتوانه‌ی طبیعی دارد؛ پشتوانه‌ی عرشی دارد؛ پشتوانه‌ی ملکوتی دارد که از آن پشتوانه عارف است و ذوق معرفت و مذعن است. عبارت بعدی حضرت آن را می‌گیرد. اما در عبارت اول کاری، با اذعان و معرفت ندارند؛ با صبغه‌ی معرفتی اشیاء به خالق خودشان کاری ندارند. بلکه با قدرت قادر کار دارند؛ قهاریت خداوند متعال را کار دارند.

شاگرد: چون در فرد تغییر هست، استفاده از تعبیر «ثوابت» برای آن مناسب نیست.

استاد: بله؛ حرف خوبی است. در عبارت حضرت «ثوابت» متعلَق دارد. در عبارت ثوابتِ مطلق نیست.

شاگرد: «فی محل تخوم».

---

[1]. سوره‌ی یس، آیه‌ی ۸۳.

---

بازبینی #1
ایجاد شده 27 ژوئیه 2024 15:17:54 توسط ... .
به روزرسانی شده 27 ژوئیه 2024 15:18:58 توسط ... .